بررسی ریشه‌های نابرابری و نقد فرضیه کوزنتس

دکتر زهره نجفی اصل ـ استادیار گروه رفاه و برنامه‌ریزی دانشکده علوم اجتماعی ـ دانشگاه تهران

چکیده

بسیاری از اقتصاددانان از جمله کوزنتس و سازمانهایی مانند بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول از سیاستهای اقتصادی رشدگرا پشتیبانی می‌کنند. در این برخورد مکانیکی با توسعه، بسیاری از متغیرهای اساسی توسعه نادیده گرفته می‌شود؛ زیرا افزایش رقم تولید ناخالص ملی در هر کشور تنها بخشی از توسعه است و توسعه جریانی چند بُعدی است که نهادهای ناکارا و سیاستهای نابجای دولتمردان در کشورها مانع از ایجاد برابری بعنوان یکی از اجزای اساسی توسعه می‌شود. بنابراین توجه به رویکردی بدیل (نهادگرا) برای نظریه‌های نئوکلاسیک که تنها به توزیع مجدد درآمد و افزایش درآمد سرانه را شاخصه توسعه ملی می‌داند، بایسته است. در این رویکرد، چگونگی شکل‌گیری نهادها عامل نابرابری دانسته می‌شود و به اینکه دولتها از برپا کردن نهادها چه هدفی را دنبال می‌کنند، توجه می‌شود. در این نوشتار به ریشه‌ها و علل نابرابری فردی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، جهانی و نهادی پرداخته و کوشیده‌ایم به پرسشهایی از این دست پاسخ دهیم که آیا با رشد اقتصادی و توزیع مجدد درآمد، مشکل نابرابری از میان می‌رود؟

چه کسانی از رشد اقتصادی سود می‌برند و رشد اقتصادی و توزیع عادلانه‌تر درآمد برای کشورهای کم‌درآمد، هدفهایی سازگار است یا نه؟

درآمد

در جوامع سرمایه‌داری، توسعه به‌گونه قراردادی، برپایهٔ اندازه دقیق اقتصاد مانند تولید ناخالص ملی ـ یعنی ارزش کل محصولات نهایی (کالاها و خدمات) تولید شده در اقتصاد ـ ارزیابی و رشد اقتصادی برحسب بهبود وضع کلی اقتصاد سنجیده می‌شود. هر چه رشد سالانهٔ تولید ناخالص ملی بالا باشد، سرعت توسعه یک کشور بیشتر خواهد بود. این برداشت مکانیکی از توسعه، بی‌توجه به مسائل کیفی، فاقد اعتبار است؛ زیرا در بسیاری از کشورها با وجود افزایش درآمد، نابرابری در میان لایه‌های گوناگون جامعه روبه فزونی گذاشته و توسعه محقق نشده است. نابرابری درآمدها، برآمده از ساختارهای نهادی و ارزشی نامناسب است که بسته به ویژگیهای کشورها از قبل در جامعه پا گرفته یا در سایه سیاستگذاریهای نادرست کنونی درحال شکل‌گیری است.

وجود قطبهای نیرومند سنتی، گذشته از اینکه موجب ناهمخوانیهای سیاسی و ناهماهنگیهای گسترده در استقرار نظم و حاکمیت قانون می‌شود، سیاستمداران را وا می‌دارد به‌جای فراهم آوردن موجبات رضایت شهروندان و تلاش برای خدمت به آنان، درصدد جلب و جذب آرای رهبران قبایل یا گروههای با نفوذ برآیند و منافع آنان را تأمین کنند. در واقع نقش دولت و دستگاه رهبری در ایجاد تعهد و التزام به توسعه، اهمیت حیاتی دارد و تجربهٔ کشورهای شرق آسیا این نکته را تأیید می‌کند. (متوسلی، ۱۳۸۷:۳۳،۳۲)

گرچه رشد اقتصادی و افزایش درآمدها یکی از ابزارهای کارساز برای از میان بردن فقر و بهبود زندگی انسانهاست، اما بررسی تطور تاریخی تفکر درباره فقر گویای آن است که اندیشمندان اقتصادی رفته‌رفته دریافته‌اند که رشد اقتصادی به تنهایی نمی‌تواند مسأله فقر را از پیش روی بردارد. از این‌رو اهمیت جنبه‌های غیردرآمدی فقر همچون بیسوادی، تبعیضهای جنسی و

قومی و مواردی چون بدی تغذیه و مرگ‌ومیر کودکان و... بیش از پیش در فرایند رشد اقتصادی مورد توجه قرار گرفت. از دید اقتصاددانان در زمینهٔ توسعه، با توزیع عادلانه‌تر درآمدها، در واقع هم عدالت اجتماعی تحقق می‌یافت و هم فقر به گونه محسوس کاهش پیدا می‌کرد. اما در زمینهٔ توزیع نابرابر درآمدها، راهکاری کلی مطرح شد: فرایند خودکار و اتوماتیک که نخستین بار کوزنتس آنرا در قالب منحنی معکوس بیان کرد. ولی پرسش بعدی این بود که آیا با رشد اقتصادی و توزیع مجدد، مشکل فقر از میان خواهد رفت؟

بنابراین توجه به رویکردهای نهادی بعنوان بدیلی برای نظریه‌های نئوکلاسیک در اقتصاد بایسته است؛ رویکردی که در آن سازگاری ضوابط نهادی با خوی و سرشت انسانی اهمیت ویژه دارد که می‌تواند بعنوان عامل مهمی در گسترش الگوهای اسلامی عمل کند.

مروری بر ادبیات موضوع

نظریه‌ها و دیدگاههای گوناگونی دربارهٔ رابطه نابرابری و رشد مطرح شده است. کالدور (۱۹۵۷) معتقد به وجود رابطه متقابل میان برابری و رشد بود و کوزنتس فرضیه وجود رابطه U معکوس را مطرح کرد. در بسیاری از بررسیهای نظری، وجود رابطه منفی میان نابرابری و رشد اقتصادی پیش‌بینی شده است و در برابر، برخی کارشناسان بر رابطه مثبت میان نابرابری و رشد در کشورهای توسعه‌یافته انگشت گذاشته‌اند.

مهربانی (۱۳۸۷) در پژوهشی زیر عنوان تأثیر آموزش بر فقر و نابرابری درآمدها، بر آن است که آموزش از سطح فقر و نابرابری درآمدها می‌کاهد. چنری و دیگران (۱۹۷٤) با بهره‌گیری از یک تحلیل برشی مقطعی در مورد ٦٦ کشور به بررسی تأثیر عوامل گوناگون از جمله آموزش بر نابرابری درآمدی پرداخته‌اند. معیار آنان برای آموزش عبارت بوده است از نرخ ثبت‌نام در مقاطع دبستان و دبیرستان. نتایج، گویای این بوده است که آموزش رابطهٔ مثبت و معنادار با برابری درآمدی دارد.

آلسینا و پروتی (۱۹۹٦) نشان داده‌اند که نابرابری درآمدی در سایهٔ تنشهای اجتماعی، ناپایداری سیاسی ـ اجتماعی را افزایش می‌دهد.

زیبایی (۱۳۸٤) بر آن است که افزایش تورم و بیکاری نه‌تنها موجب بهبود توزیع درآمد نمی‌شود، بلکه تورم و بیکاری مانند یک نوع مالیات نزولی عمل می‌کند و به بدتر شدن وضع توزیع درآمد می‌انجامد. او افزایش بهره‌وری نیروی کار و بهره‌وری سرمایه را مایهٔ بهبود رفاه اجتماعی و بیکاری و تورم را دارای اثر منفی بر رفاه اجتماعی می‌داند.

● برداشت مکانیکی از توسعه، بی‌توجه به مسائل کیفی، فاقد اعتبار است؛ زیرا در بسیاری از کشورها با وجود افزایش درآمد، نابرابری در میان لایه‌های گوناگون جامعه روبه فزونی گذاشته و توسعه محقق نشده است. نابرابری درآمدها، برآمده از ساختارهای نهادی و ارزشی نامناسب است که بسته به ویژگیهای کشورها از قبل در جامعه پا گرفته یا در سایه سیاستگذاریهای نادرست کنونی درحال شکل‌گیری است.

فیشلو (۱۳۷۵) بر آن است که کاهش فقر با بهبود برابری درآمدی سازگار است و می‌گوید مردود شمردن کامل رابطه سهمی شکل اولیه کوزنتس در مورد ارتباط نابرابری با اندازهٔ درآمد ممکن است اشتباه باشد. او یافته‌های تازهٔ پژوهشی را که دلالت بر رابطه مثبت میان رشد و درآمد و برابری بیشتر دارد، زیر سؤال می‌برد و خاطرنشان می‌سازد که این موضوع بستگی دارد به اینکه کشورهای آمریکای لاتین را در شمار مجموعه داده‌ها مد نظر قرار دهیم یا نه.

محمدی (۱۳۸۸) در مقاله خود زیر عنوان «نابرابری درآمد سرانه در کشورهای جهان»، نابرابری درآمد سرانه کشورها را ناشی از ناهمگونی جغرافیایی، فرهنگی و نهادهای اقتصادی و سیاسی می‌داند.

محمودی (۱۳۸۲) در مقاله‌ای با عنوان ارائه یک متدولوژی جدید برای تجزیه تغییرات فقر به دو اثر «رشد» و «توزیع مجدد»، به نتایجی در مورد ایران رسیده است. او بر آن است که «رشد» و «توزیع مجدد»، هر دو مستقیم در تغییرات فقر سهیم بوده‌اند. به سخن دیگر، اثر رشد اقتصادی و کاهش نابرابری هر دو بر روند کاهش فقر مثبت بوده است.

مبانی نظری

فرضیه U معکوس کوزنتس

کوزنتس (۱۹۵۵) در مقاله‌ای زیر عنوان «رشد اقتصادی و نابرابری درآمد» نوشت که ساختار توزیع درآمد در روند رشد اقتصادی از چنین الگویی پیروی می‌کند: افزایش نابرابری در نخستین گامهای رشد،

● وجود قطبهای نیرومند سنتی، گذشته از اینکه موجب ناهمخوانیهای سیاسی و ناهماهنگیهای گسترده در استقرار نظم و حاکمیت قانون می‌شود، سیاستمداران را وا می‌دارد به‌جای فراهم آوردن موجبات رضایت شهروندان و تلاش برای خدمت به آنان، درصدد جلب و جذب آرای رهبران قبایل یا گروههای با نفوذ برآیند و منافع آنها را تأمین کنند. در واقع نقش دولت در ایجاد تعهد و التزام به توسعه، اهمیت حیاتی دارد و تجربهٔ کشورهای شرق آسیا این نکته را تأیید می‌کند.

سپس ثابت ماندن میزان نابرابری برای مدت معین و سرانجام کاهش نابرابری در مراحل متاخر رشد. این فرضیه امروزه بعنوان منحنی U معکوس کوزنتس شناخته شده است، زیرا رابطه میان تغییرات در توزیع درآمد که با ضریب جینی اندازه‌گیری می‌شود و تولید ناخالص ملی سرانه، به شکل یک U معکوس است. (تودارو، ۱۳۸۳:۱۶۳)

در نخستین گامهای توسعه، به پروژه‌های زیربنایی و سرمایه‌گذاریهای دیر بازده پرداخته می‌شود و این پروژه‌ها بیشتر با مالیاتی که شهروندان می‌پردازند تأمین مالی می‌شود و درحالی که درآمد گروهها و شرکتهایی خاص افزایش می‌یابد، به رغم افزایش عمومی درآمدها، توزیع نسبی درآمدها نابرابر می‌شود. گذشته از آن، رشد جمعیت که در طبقات پایین درآمدی بیشتر است، جریان نسبی نابرابری درآمد را تشدید می‌کند. با گذشت زمان، پروژه‌های زیربنایی و دیربازده به بار می‌نشیند و نابرابری ادامه یا حتا افزایش می‌یابد. در مراحل شکوفایی اقتصادی اقدامات و سیاستهای رفاهی گسترش می‌یابد و مالیاتهای تصاعدی بر درآمدهای بالا، کمبود نارساییهای اساسی در گروههای پایین درآمدی را پوشش می‌دهد و در نتیجه نابرابری روند نزولی پیدا می‌کند. بنابراین، بر پایهٔ این دیدگاه، روند نابرابری در جریان رشد می‌تواند بازتابی از مراحل توسعه در کشورهای گوناگون باشد. (متوسلی، ۱۳۸۳:۲۲).

در سالهای پایانی دهه ۱۹۸۰ و نخستین سالهای دهه ۱۹۹۰، چند عامل باعث شد که زمینه لازم برای بازنگری در نظریه‌های کوزنتس و کالدور فراهم شود. نخست اینکه اقتصادشناسان دریافتند که نابرابری دستمزد در کشورهای صنعتی در دو دهه گذشته افزایش چشمگیر داشته است و این، با فرضیه کوزنتس ناسازگار بود؛ زیرا به پیش‌بینی وی، کشورهای توسعه‌یافته می‌بایست شاهد کاهش پیوستهٔ نابرابری درآمدها باشند.

عامل دوم، تفاوت کارکرد کشورها بود: الف) بررسی کارکرد ۲۵ ساله بسیاری از کشورها نشان می‌دهد که نمونه‌ای از کشوری که در آن رشد اقتصادی بالا و نابرابری شدید درآمدی رابطه همزمان داشته باشد، یافت نمی‌شود؛ ب) کشورهایی وجود دارند که توانسته‌اند به رشد اقتصادی چشمگیر همراه با نابرابری اندک درآمدی دست یابند؛ پ) باید عامل یا عوامل دیگری را جستجو کرد که بتواند این تفاوت چشمگیر در کارکرد کشورها را توضیح دهد. نظریه کوزنتس که در یک تحلیل تک‌محوری، صرف فرایند توسعه اقتصادی (صنعتی شدن) را عامل مؤثر در توزیع درآمد می‌داند، از ارائهٔ چنین توضیحی ناتوان است؛ ت) رشد اقتصادی کُند با سطوح مختلف نابرابری درآمدی سازگار است، ولی رشد اقتصادی سریع تنها در صورت تعدیل توزیع درآمدها امکانپذیر است.

عامل سوم نیز چون دو عامل قبلی خاستگاه تجربی داشت. رشد سریع و معجزه‌آسای ببرهای آسیایی، توجه اقتصادشناسان را به لزوم بازنگری در نظریه‌های رشد اقتصادی برای توضیح بهتر این پدیده جلب کرد.

عامل چهارم برای ایجاد تحول، انگیزه اقتصادشناسان برای گسترش اقتصاد کلان به بیرون از مرزهای فرضیهٔ کارگزار نمونه بود. اقتصادشناسان می‌خواستند با معرفی نوعی ناهمگنی میان آمارهای اقتصادی، چالشی تازه در حوزه اقتصاد کلان ایجاد کنند. (نیلی، ۱۳۷۸:۱۳ـ۱۱)

برخلاف تجربه تاریخی کشورهای توسعه یافته کنونی، ثروتمندان در کشورهای جهان سومی امروزی، در زمینه صرفه‌جویی یا گرایش به پس‌انداز و سرمایه‌گذاری بخش بزرگی از درآمدشان در اقتصاد بومی، چندان شهرتی ندارند. استراتژی رشدی که بر پایهٔ نابرابری چشمگیر و رو به افزایش درآمدها قرار دارد، ممکن است در واقع چیزی بیش از افسانه‌ای فرصت‌طلبانه با هدف ابقای طبقات ذینفع و حفظ وضع موجود اقتصادی و سیاسی طبقات ممتاز در کشورهای جهان سومی نباشد، که در بیشتر موارد به زیان اکثریت شهروندان است. چنین استراتژیهایی را به درستی می‌توان «ضد توسعه» نامید. توزیع عادلانه‌تر درآمدها از راه کاهش فقر گسترده ، می‌تواند به‌صورت انگیزه نیرومند مادی و روانی برای مشارکت گسترده همگان در فرایند توسعه عمل کند و زمینه‌ساز توسعه

اقتصادی سالم شود. از سوی دیگر، نابرابری درآمدی گسترده و فقر مطلق چشمگیر می‌تواند بازدارندهٔ بزرگ مادی و روانی در راه پیشرفت اقتصادی باشد. (تودارو، ۱۳۸۳)

برپایهٔ شواهد تجربی، رشد اقتصادی کشورها در از میان بردن فقر و نابرابری ثروت و درآمد یا حفظ محیط زیست ناتوان بوده است؛ یعنی نهادهای موجود کمکی به توسعه نکرده‌اند و مزایا و منافع رشد اقتصادی به لایه‌ها و گروههای تهیدست جامعه منتقل نشده است. از آنجا که ویژگی نهادها را نظام ارزشی جامعه تعیین می‌کند، برای اصلاح نهادها، باید نظام ارزشی جامعه دگرگون و اصلاح شود. اما اینکه عوامل اجتماعی و نهادها بر طبیعت و مسیر توسعه اقتصادی اثر می‌گذارند، برخلاف هر الگوی فکری مدرنیزاسیون است. از آنچه گذشت چنین برمی‌آید که همهٔ این نظریات بر عامل خارجی تأکید بیش از اندازه دارند و عوامل و موانع داخلی توسعه را نادیده می‌گیرند. در حقیقت مشکل اساسی کلاسیک‌ها و نئوکلاسیک‌ها این است که گروه نخست اعتقاد دارند که نهادها خود را با اوضاع اقتصادی تطبیق می‌دهند و گروه دوم برآنند که نهادها یکسره سازگار با توسعه و مناسب توسعه هستند. اما بی‌گمان نهادها نه خود را با اوضاع تطبیق می‌دهند و نه همواره مساعد توسعه‌اند، بلکه باید طراحی و برنامه‌ریزی شوند. نهادها تأثیر مهمی در کار، تلاش و ریسک‌پذیری در یک جامعه دارند. برای نمونه، حقوق مالکیت می‌تواند بر کار و تلاش و ذخیره کردن ثروت و سرمایه‌گذاری و پس‌انداز اثر مثبت داشته باشد. در جوامعی که ساختار اجتماعی نامناسب دارند و جایگاه فرد از زمان تولد تعیین می‌شود، بالا بردن جایگاه و سطح درآمد او دشوار است، زیرا نظام اجتماعی مانع تحرک شغلی فرد می‌شود و نبود نهادهای مناسب دولت و بازار ممکن است به ترتیب منجر به اخلال و انحراف منابع و عوامل شود. اما دولت به همان اندازه که سودمند است می‌تواند زیانبار باشد. دخالت دولت اگر زمینه‌ساز گسترش فعالیتهای رانت‌جویانه شود و به پا گرفتن گروههای ذینفع در دل کانونهای فشار بینجامد، مایهٔ اتلاف منابع می‌شود.

برسرهم می‌توان گفت که اقتصاددانان نئوکلاسیک مانند کوزنتس به رابطه توسعه اقتصادی و نابرابری می‌پردازند ولی جامعه‌شناسان و اقتصاددانان نهادگرا، به چگونگی شکل‌گیری نهادهایی توجه دارند که زمینه‌ساز نابرابری می‌شوند. به‌سخن دیگر، آنان ریشه نابرابری را در نهادها و شیوهٔ شکل‌گیری آنها می‌دانند.

● برخلاف تجربه تاریخی کشورهای توسعه یافته کنونی، ثروتمندان در کشورهای جهان سومی امروزی، در زمینه صرفه‌جویی یا گرایش به پس‌انداز و سرمایه‌گذاری بخش بزرگی از درآمدشان در اقتصاد بومی، چندان شهرتی ندارند. استراتژی رشدی که بر پایهٔ نابرابری چشمگیر و رو به افزایش درآمدها قرار دارد، ممکن است در واقع چیزی بیش از افسانه‌ای فرصت‌طلبانه با هدف ابقای طبقات ذینفع و حفظ وضع موجود اقتصادی و سیاسی طبقات ممتاز در کشورهای جهان سومی نباشد، که در بیشتر موارد به زیان اکثریت شهروندان است. چنین استراتژیهایی را به درستی می‌توان «ضد توسعه» نامید.

در این بخش به علل نابرابری از ابعاد گوناگون فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، جهانی و نهادی می‌پردازیم:

علل فرهنگی نابرابری

انگاره بنیادی درباره نابرابر بودن درآمد سرانه کشورها، بر این نگرش استوار است که کشورها فرهنگهای ناهمسان دارند که از پیشینه‌ها و آیینهای ناهمسان آنها مایه می‌گیرند. همانگونه که گریف گفته است، فرهنگهای متفاوت مجموعه‌های متفاوتی از باورها درباره چگونگی رفتار مردمان پدید می‌آورند و همین می‌تواند بر همگونی نهادهای جامعه اثرگذار باشد. وبر، نمونه برجسته پیوند میان فرهنگ و توسعه اقتصادی را نشان داده است.

او می‌گوید آغاز صنعتی شدن اروپای باختری می‌تواند با اصلاحات پروتستانی و بویژه پیدایش کالونیسم نشان داده شود. از این دیدگاه، مجموعه‌ای از باورها درباره جهان ـ که در ذات پروتستانیسم بوده ـ در توسعه سرمایه‌داری بسیار کارساز افتاده است. آیین پروتستان، پرونده باور به سخت‌کوشی، صرفه‌جویی و پس‌انداز بود. (محمدی، ۱۳۸۸)

۱ـ فرهنگ تابعیت

بی‌گمان فرایند جامعه‌پذیری اولیه در ایران در پیدایش و تقویت فرهنگ تابعیت بسیار مؤثر بوده

است. با این‌حال، تکوین و بویژه تداوم فرهنگ سیاسی بر خلاف آنچه برخی از نویسندگان مانند تالکوت پارسونز گفته‌اند، تنها «درونی شدن فرهنگ هنجاری از راه مجاری جامعه‌پذیری اولیه» نیست. خلاصه اینکه ساخت و رابطه قدرت سیاسی (مطلقه یا عمودی) اگر فرهنگ سیاسی (تابعیت) را هم به‌وجود نیاورد، دست کم تقویت و حفظ می‌کند و روشن است که چنین فرهنگی با توسعه سیاسی به معنای گسترش مشارکت و رقابت همخوانی ندارد. بدبینی بعنوان یکی از این شاخصها با احساس بی‌کفایتی و ناتوانی سیاسی یا ناتوانی در اثرگذاری بر تصمیمات سیاسی رابطه دارد. (بشیریه، ۱۳۸۰:۱۶۲ـ۱۶۰) در چنین فضایی، تمایل صاحبان ثروت به سرمایه‌گذاری کاهش می‌یابد و انباشت پس‌انداز، زمینه به‌دست آوردن کالاهای درآمدزای دیگر را فراهم می‌سازد و فاصله درآمد دهک‌های بالا و پایین درآمدی را بیشتر می‌کند و منجر به افزایش نابرابری می‌گردد. این چیزی است که کوزنتس (۱۹۵۵) نیز در مقاله خود به آن اشاره کرده است.

۲ـ استبداد

استبداد مسأله‌ای فرهنگی است که کم‌وبیش در بیشتر جوامع وجود داشته است و دارد؛ در ایران، بویژه به‌علت تاریخ دراز و پرنشیب و فرازش، استبداد ریشه‌ای کهن و نیرومند دارد. ویت فوگل (۱۹۵۰،۱۹۷۷) از کسانی است که در کتابش با عنوان **استبداد شرقی** (Dispotism oriental) این موضوع را تحلیل کرده، ولی شاید بتوان گفت که ریشارد بهرندت (۱۹۶۹) این پدیده را کاربردی‌تر بررسی کرده است. هر دو، به پدیدهٔ استبداد در کشورهای جهان سوم و علت نظامها و رفتارهای استبدادی پرداخته‌اند.

وجه اشتراک و فشردهٔ این بررسیها برمی‌گردد به چگونگی تصاحب زورمدارانه و اجباری سرزمینها و

● توزیع عادلانه‌تر درآمدها از راه کاهش فقر گسترده، می‌تواند به‌صورت انگیزه نیرومند مادی و روانی برای مشارکت گسترده همگان در فرایند توسعه عمل کند و زمینه‌ساز توسعه اقتصادی سالم شود. از سوی دیگر، نابرابری درآمدی گسترده و فقر مطلق چشمگیر می‌تواند بازدارندهٔ بزرگ مادی و روانی در راه پیشرفت اقتصادی باشد.

املاک، شیوهٔ بهره‌برداری و رابطهٔ سلطه‌گرانهٔ ارباب با رعیت و فرمانروایان با شهروندان و... و سپس عواملی که در گذر زمان بر این رابطه اثر گذاشته‌اند. (رفیع‌پور، ۱۳۸٤:۳۸٦ـ۳۸۳)

۳ـ مذهب

بلا در پژوهشهای خود مذهب توگوگاوا را عامل توسعه اقتصادی ژاپن می‌داند و اصطلاح جامعه صنعتی نو از دید بلا جامعه‌ای است که محور نظام ارزشی آنرا ارزشهایی اقتصادی چون عقلانیت ابزاری، عام‌گرایی و اکتساب تشکیل می‌دهد. او بر آن است که اگر این ارزشهای اقتصادی تازه در کار نباشد، ناممکن است که بتوان اقتصاد را از قیدوبندهای سنتی آن رهانید و به‌دست نیروهای پیش‌برندهٔ عقلانیت سپرد. از دید وبر، مذهب پروتستان بوده که در اروپا چنین بازتعریفی را پدید آورد. (سو، ۱۳۸۰:٦۱ـ٦۰) به گفتهٔ معتقدان به نوسازی، کشوری که این ویژگیها را نداشته باشد، عقب مانده شمرده می‌شود.

علل سیاسی نابرابری

تا چندی پیش، باور بر این بود که رشد تولید ناخالص ملی کل و سرانه، به پایین سرازیر و عاید توده‌ها خواهد شد یا زمینه مناسب برای توزیع گسترده‌تر منافع اقتصادی و اجتماعی رشد را پدید خواهد آورد؛ اما این فرضیه، به دلایل گوناگون رد و طرد شد، زیرا چه بسا درآمد و مصرف افزایش یابد، ولی در سایهٔ ناکارآمدی سیاستهای به کار گرفته شده، کسانی که مرفه‌تر یا از نخبگان سنتی هستند، با بهره‌گیری از نفوذشان در دولت و قدرت مالیشان، بخشی بزرگ یا حتا همهٔ منافع برآمده از رشد را به خود اختصاص دهند و قطب‌بندی در جامعه افزایش یابد یا اینکه ممکن است دولتها ورای اندیشه بهبود رفاه شهروندان، هدفهای پنهان دیگری مانند افزایش قدرت و به‌دست آوردن وجهه برای خود در سر داشته باشند.

از دید متوسلی (۱۳۸۷)، گروهی از دولتها، تکنوکراتها و بوروکراتها را بعنوان کارگزار به مشارکت می‌گیرند و منافع آنها در حوزه انتخاب عمومی و فعالیتهای رانت‌جویانه تأمین می‌شود. سیاستهای دولتی در چنین نظامی در چارچوب تبانی یا مبارزه آشکار و نهان گروههای ذینفع تعیین می‌شود. روشن است که

هر گروه می‌کوشد بیشترین سهم را به خود اختصاص دهد. مهمتر اینکه قوانین، نهادها و حقوق مالکیت نیز چنان نظم می‌یابد که حقوق گروه حاکم را تأمین کند. (متوسلی، ۱۳۸۷:۱۵۰)

در واقع اگر تغییرات در توزیع ثروت، درآمد و قدرت سیاسی با منافع گروههای صاحب نفوذ ناسازگار باشد و دولت به هر علت توان جبران کردن خسارت آنها را نداشته باشد، مخالفت سخت آن گروهها را بر می‌انگیزد؛ چنانچه دستگاه حاکم خود را مدیون گروههای پرقدرت بداند، اصلاحاتی که از هر راه سبب توزیع قدرت و ثروت شود، با شکست روبه‌رو خواهد شد. (همان)

علل اقتصادی نابرابری

۱ـ نهادهای اقتصادی

این انگاره که همسان نبودن نهادهای اقتصادی، بن‌مایهٔ گوناگونی الگوهای رشد اقتصادی است، براین اندیشه استوار است که شیوه‌ای که مردمان در پیش می‌گیرند تا جوامعشان را ساماندهی کنند، تعیین‌کنندهٔ پیروزی یا شکست آنان است. برخی از روشهای ساماندهی جوامع، شهروندان را تشویق به نوآوری، پذیرش ریسک، پس‌انداز، تلاش برای یافتن بهترین راههای انجام گرفتن کارها، یادگیری و آموزش شخصی، از میان برداشتن دشواریهای همگانی و فراهم آوردن کالاهای عمومی می‌کند، اما همهٔ روشها چنین نیست. جوامع هنگامی از دید اقتصادی پیروزند که نهادهای اقتصادی کارآمد داشته باشند؛ نهادها هستند که رفاه پدید می‌آورند. نهادهای اقتصادی خوب، بر عناصری پیوسته به هم، چون حقوق مالکیت تضمین شده، امنیت سرمایه‌گذاری و حاکمیت قانون استوارند و اگر چنین نباشد، انگیزه برای سرمایه‌گذاری و تولید وجود نخواهد داشت و منابع جامعه به جای تولید به‌سوی مصرف روانه می‌شود. (محمدی، ۱۳۸۸:۱۶۱)

۲ـ اندازهٔ بخش صنعتی

گوستافسون و جانسون (۱۹۹۹) در بررسی نابرابری در کشورهای توسعه‌یافته، به این نتیجه رسیده‌اند که عوامل گوناگون بر اندازهٔ نابرابری در کشورها اثرگذار است. نخستین دسته، عوامل یکسره اقتصادی مانند اندازهٔ بخش صنعتی، صدور کالاهای صنعتی از کشورهای رو به توسعه به کشورهای توسعه‌یافته، تورم

● برپایهٔ شواهد تجربی، رشد اقتصادی کشورها در از میان بردن فقر و نابرابری ثروت و درآمد یا حفظ محیط زیست ناتوان بوده است؛ یعنی نهادهای موجود کمکی به توسعه نکرده‌اند و مزایا و منافع رشد اقتصادی به لایه‌ها و گروههای تهیدست جامعه منتقل نشده است. از آنجا که ویژگی نهادها را نظام ارزشی جامعه تعیین می‌کند، برای اصلاح نهادها، باید نظام ارزشی جامعه دگرگون و اصلاح شود.

و بیکاری است. دسته دوم، عوامل غیراقتصادی همچون اندازهٔ توسعه و عضویت در اتحادیه‌های بازرگانی، اندازه بخش عمومی، نوع نظام سیاسی و اندازه دخالت دولت در اقتصاد و درصد بیمه‌های تأمین اجتماعی است. دسته سوم، عوامل جمعیتی شامل ترکیب سنی و جنسی جمعیت، نرخ رشد جمعیت، اندازهٔ اشتغال زنان و بُعد خانوار است.

تأثیر هر یک از عوامل، بسته به توسعه‌یافتگی کشورها متفاوت است.

۳ـ تورم

گوستافسون و جانسون (۱۹۹۹) بر آنند که تورم بر نابرابری اثر دوگانه دارد: از یک سو باعث کاهش درآمد افراد با درآمد اسمی ثابت می‌شود که نتیجه آن افزایش نابرابری است و از سوی دیگر در کشورهای بهره‌مند از سیستم مالیاتی مدرن، به کاهش نابرابری پس از کسر مالیات می‌انجامد.

علل اجتماعی نابرابری

۱ـ صنعتی شدن

با صنعتی شدن جوامع، بسیاری از مردان و زنان از روستاها به شهرهای جدید صنعتی کوچیدند و بعنوان کارگر در کارخانه‌ها و معادن به کار پرداختند و از سوی دیگر ناگزیر از سکونت در مناطق فقیرنشین و حاشیه‌ای شهرها شدند. با بروز پدیده حاشیه‌نشینی و کوچهای گسترده، از آنجا که برای سکونت این گروههای تازه و برآوردن نیازها و خواستهایشان از قبل برنامه‌ریزی نشده بود، خود به خود مشکلات و تنگناهای فراوان مانند دسترسی نداشتن به مسکن مناسب، آموزش و بهداشت و... پیش آمد و فقر و محدودیت و در پی

● در جوامعی که ساختار اجتماعی نامناسب دارند و جایگاه فرد از زمان تولد تعیین می‌شود، بالا بردن جایگاه و سطح درآمد او دشوار است، زیرا نظام اجتماعی مانع تحرک شغلی فرد می‌شود و نبود نهادهای مناسب دولت و بازار ممکن است به ترتیب منجر به اخلال و انحراف منابع و عوامل شود. اما دولت به همان اندازه که سودمند است می‌تواند زیانبار باشد. دخالت دولت اگر زمینه‌ساز گسترش فعالیتهای رانت‌جویانه شود و به پا گرفتن گروههای ذینفع در دل کانونهای فشار بینجامد، مایهٔ اتلاف منابع می‌شود.

آن نابرابری و شکاف طبقاتی به شکل تازه پدید آمد. (غفاری و تاج‌الدین، ۳٤:۱۳۸٤)

۲ـ آزادی مشارکت

آزادی مشارکت در ارزشیابی انتقادی و در فرایند تکوین ارزش یکی از حیاتی‌ترین آزادیها برای ماندگاری اجتماعی است. گزینش ارزشهای اجتماعی، تنها نمی‌تواند برپایهٔ بیانیه‌های قدرتمندان حاکم انجام گیرد. اجرای این حقوق، در واقع، می‌تواند دولت را در زمینه مشکلات شهروندان آسیب‌پذیر حساستر و پاسخ‌گوتر و بنابراین به جلوگیری از شکافهای اقتصادی کمک کند. اما فراتر از آن، تقویت عمومی آزادیهای سیاسی و مدنی خود محور فرایند توسعه است. این آزادیها شامل آزادی عمل همهٔ شهروندان است که نظرشان باید محترم شمرده شود و تنها به معنای آزادی شهروندانی که از خوراک و پوشاک و مسکن خوب بهره‌مندند، نیست. بی‌گمان نقش ابزاری مردمسالاری و حقوق انسانی مهم است، ولی باید از اهمیت نهادی آن تمیز داده شود. (سن، ۳۲۱:۱۳۸۲)

۳ـ مدرنیزاسیون و زنان

شماری از فمینیستها برآنند که توسعه بر جایگاه زنان اثر منفی دارد، زیرا شکلهای تازه صنعت و برنامه‌های کمک‌رسانی، اندیشهٔ غربی درباره فمینیسم را تحمیل می‌کند؛ مردان برای یافتن کار ناگزیر از کوچ می‌شوند و مسئولیت سنگین به دوش زنان می‌افتد. بدین‌سان، چه بسا که زنان در پرتو توسعه جامعه به آزادی و برابری با مردان دست نیابند و برعکس، در حوزهٔ خصوصی خانه محصور شوند. به‌نظر می‌رسد این وضع در برخی مناطق روستایی پیش آمده است. چنین پیداست که در مناطق شهری و برخی از مناطق روستایی، فرایند مدرنیزه شدن به شیوه‌های تازه بهره‌کشی انجامیده است و زنان به نیروی کار ارزان در کارخانه یا کشتزار تبدیل شده‌اند. (ابوت و والاس، ۷۲ـ۷۵:۱۳۷٦)

جهانی شدن و نابرابری

۱ـ جهانی شدن اقتصادی

تولید جهانی و جا به‌جایی سرمایه، اکنون در سایهٔ کارکرد شرکتهای چندملیتی یکپارچه شده است. این شرکتها سردمداران جهانی شدن اقتصادند. بسیاری از کارشناسان استدلال می‌کنند که شرکتهای چندملیتی تقسیم کار بین مستعمراتی را که در گذشته وجود داشته است تحکیم کرده و گسترش داده‌اند، زیرا این شرکتها از جهان توسعه‌یافته هدایت می‌شوند و از مزایای نیروی کار و منابع ارزان بخشهای توسعه‌نیافتهٔ جهان بهره‌مند می‌گردند. برجسته‌ترین آثار در این زمینه، نوشته‌های پل هرست و گراهام تامپسون است. آنان تز جهانی شدن اقتصاد را بهانه‌ای در دستان راست جدید و چپ می‌دانند، زیرا راست جدید بدین‌سان پیروزی لیبرالیسم بازار آزاد را جشن می‌گیرد و از دید چپها نیز دست‌کم در چنین فضایی، درنده‌خویی سرمایه‌داری آشکار و افشا می‌شود. (۱۷۹:۱۹۹٦) این دو، بویژه برآنند که مبادله سریع نیروی کار و کالا میان جهان اول و جهان سوم ناچیز است. جدا از چند کشوری که به تازگی گام به مرحله صنعتی شدن گذاشته‌اند، دیگر کشورهای جهان سومی در زمینه سرمایه‌گذاری و بازرگانی در حاشیه مانده‌اند. (هلد، ۱۳۰:۱۹۹۵ امین، ۱۲۸:۱۹۹۷)

۲ـ جهانی شدن فرهنگی

از دیدگاه فرهنگی، سیستمهای ارتباطی ماهواره‌ای، آرا و اندیشه‌های تازه را وارد مرزها می‌کنند، سانسور را دشوار می‌سازند و سیستمهای خبرپراکنی ملی را که بیهوده برای حفظ انسجام ملی می‌کوشند، تهدید می‌کنند.

۳ـ جهانی شدن و اثر آن بر تعادل اکولوژیک

تخریب محیط‌زیست پدیده‌ای است که چیزی به نام مرزهای ملی نمی‌شناسد و هر دولت به تنهایی نمی‌تواند آنرا مهار کند. (نش، ۷۳ـ۷۸:۱۳۸۷) این

پدیده در سایهٔ جهانی‌شدن به نابرابری اکولوژیک در ابعاد گوناگون در درون و بیرون هر کشور، در میان زنان، کودکان، سالمندان، تهیدستان و مردمان بومی دامن می‌زند؛ الگوی سنتی و تاریخی مشارکت، دانش بومی، روایتها و نظامهای هستی‌شناختی بومی و... که برای تعادل اکولوژیک ضرورت آشکار دارد از میان می‌رود و چیزی جانشین آن نمی‌شود. (ازکیا و ایمانی، ۸۸:۱۳۸۷)

٤ـ زنان در فرایند جهانی‌شدن

در فرایند جهانی شدن، بخش بزرگی از نیروی کار زنان بعنوان نیروی غیررسمی در فرایند تولید به فراموشی سپرده می‌شود. همچنین، کاهش تعادل جنسی، یا اختصاص یافتن بیشترین حجم حمایتهای بهداشتی، آموزشی و خدمات تدریجی به مردان در سنجش با زنان، در فرایند جهانی‌شدن شدت می‌گیرد. فرایند خصوصی‌سازی و کاهش نقش دولت، با اُفت چشمگیر خدمات اجتماعی به زنان همراه بوده است و برسرهم در این فرایند، زنان بیش از مردان آسیب می‌بینند. (شادی‌طلب، ۱۳۸۱)

بدین‌سان، به نظر می‌رسد که زنان گرفتار مناسبات ناعادلانهٔ برآمده از بازرگانی آزاد، بویژه در کشورهای رو به توسعه‌اند. وقتی جامعه دچار بی‌ثباتی شود، زنان باید نخستین کسانی باشند که به زندگی خود سر و سامان بخشند، زیرا جهانی شدن در همان حال که مایهٔ بدتر شدن کیفیت زندگی زنان می‌شود، اشتغال با دستمزدهای اندک در بخشهای کاربر را که خواستار حرکتهای چابک، نرمش‌پذیر و توانمند برای انجام دادن کارهای سخت هستند، بیشتر می‌کند. جهانی شدن آثار نامطلوبی نیز بر تغذیه زنان و تولید مواد خوراکی دارد. تداوم چنین فرایندی، به نبود امنیت خوراکی در بسیاری از کشورهای رو به توسعه شده است. (حکیمه، ۱۳۸۳)

علل نهادی نابرابری

نهادها، قواعد بازی در یک جامعه یا به سخن دیگر قیودی دست‌ساز بشرند که رفتارهای متقابل انسانها را شکل می‌دهند. (متوسلی، ۱۳۸۷:٤۰۰)

هابرماس بر آن است که سازمانها در روند تکامل نظام سرمایه‌داری رفته‌رفته خود را از تعهداتی فرهنگی که برایشان در نظر گرفته شده بوده و همچنین از گرایشها و جهتگیریهای خاص دور می‌کنند. همهٔ مناسبات اجتماعی در جریان پیشرفت نظام سرمایه‌داری، در درون خرده نظامهایی قرار می‌گیرد که عوامل معینی چون مبادله و اقتدار آنها را هدایت می‌کند؛ که هابرماس آنرا سازماندهی صوری می‌خواند. نهادهای اقتصادی (بنگاهها یا سازمانهای تولید اقتصادی) در سایهٔ انگیزه سود و مطلوبیت، هرگونه قاعده‌مندی، نظارت و محدودیت را پشت سر می‌گذارند. از سوی دیگر، مفروضات آرمانی الگوی سازمانهای اداری و مدیریتی (نهاد بوروکراسی) کارایی و مطلوبیت خود را از دست می‌دهد، زیرا نهادهای بوروکراتیک رفته‌رفته همپا با نهاد اقتصادی، به نهادهایی بسیار گسترده و نیرومند تبدیل و مانع فعالیت و پویایی می‌شوند. بدین‌سان، خرده نظامهای اقتصادی و مدیریت دولتی دیوانسالار در یک سو و حوزه‌های خصوصی زندگی و نیز حوزه‌های عمومی در سوی دیگر قرار دارند. (نوذری، ۸۲:۱۳۸٦).

هابرماس در برابر تحلیل وبری از سرمایه‌داری و دستگاه حکومت (دولت) مدرن به منزلهٔ تجلی بارز رشد و تکامل عقلانیت بوروکراتیک، این دو نهاد را خرده نظامهایی تلقی می‌کند که با واسطه‌های پول و قدرت از نظام نهادها یعنی از عناصر و اجزای اجتماعی جهان زیست جدا و دور گشته‌اند. (اوث ویت، ۱۲۹:۱۳۸٦). سازمانها و تشکیلات نیرومند، در تلاش برای مصالحه و سازش سیاسی با یکدیگر و با دولت، تا حد امکان تودهٔ مردمان یا حوزهٔ همگانی را از جریان گفتگوها کنار گذاشته و دور از انظار عمومی به گفتگو و سازش می‌پردازند. دامن‌گستری دولت موجب درگیری بیشتر میان کارشناسان اجتماعی و اقتصادی شد و به پیدایش شکل جدیدی از ایدئولوژی انجامید که تنها مبتنی بر مفهوم مبادله عادلانه نیست، بلکه بر توجیه فن‌سالارانهٔ نظم اجتماعی نیز استوار است. گسترش اصول و مبانی مناسبات و مبادلات کالایی به همهٔ عرصه‌های زندگی،

● اگر تغییرات در توزیع ثروت، درآمد و قدرت سیاسی با منافع گروههای صاحب نفوذ ناسازگار باشد و دولت به هر علت توان جبران کردن خسارت آنها را نداشته باشد، مخالفت سخت آن گروهها را بر می‌انگیزد؛ چنانچه دستگاه حاکم خود را مدیون گروههای پرقدرت بداند، اصلاحاتی که از هر راه سبب توزیع قدرت و ثروت شود، با شکست روبه‌رو خواهد شد.

● جوامع هنگامی از دید اقتصادی پیروزند که نهادهای اقتصادی کارآمد داشته باشند؛ نهادها هستند که رفاه پدید می‌آورند. نهادهای اقتصادی خوب، بر عناصری پیوسته به هم، چون حقوق مالکیت تضمین شده، امنیت سرمایه‌گذاری و حاکمیت قانون استوارند و اگر چنین نباشد، انگیزه برای سرمایه‌گذاری و تولید وجود نخواهد داشت و منابع جامعه به جای تولید به‌سوی مصرف روانه می‌شود.

استقلال نهادها و حوزه‌هایی را که بالقوه به وضع موجود انتقاد داشتند، از میان برد (نوذری، ۱۳۸٦)

نتیجه‌گیری

بیشتر اقتصاددانان تنها به یکی از ابعاد نابرابری، یعنی نابرابری درآمدی پرداخته‌اند. این تنگ‌نظری به فراموش شدن دیگر ابعاد نابرابری که آثاری بی‌چون‌وچرا بر سیاستهای اقتصادی دارد، انجامیده است. در حقیقت، بحثهای سیاستی به سمت تأکید زیاد بر فقر درآمدی و نابرابری درآمدی منحرف شده است. در نتیجه، محرومیتهای ناشی از متغیرهای دیگر همچون بیکاری، نارساییها در زمینهٔ بهداشت، نبود آموزش مناسب و کمبودهای اجتماعی، مورد توجه قرار نگرفته است. شوربختانه شناسایی نابرابری اقتصادی، از راه نابرابری درآمدی در اقتصاد رایج است و هر دو پدیده در عمل مترادف هم در نظر گرفته می‌شود، درصورتی که نقش عواملی چون ناهمگنی‌های فردی، پراکندگی محیطی، بافت اجتماعی متفاوت، وجود تفاوت از نظر ارتباطی و توزیع در درون فامیل، باید در سیاست‌گذاریهای عمومی مورد توجه قرار گیرد.

گفته شده است که نابرابری درآمد سرانه در کشورهای گوناگون، از جغرافیا، فرهنگ و نهادها مایه می‌گیرد، ولی یافته‌های تجربی و منطق عقلانی چنین حکم می‌کند که ناهمسانیها در زمینه جغرافیا یا فرهنگ را عامل بنیادی نابرابری درآمدهای سرانه ندانیم، بلکه بیش از آنها بر نهادهای ساختهٔ دست بشر انگشت گذاریم. به هر روی، برپایه انگاره نهادها، نهادهای سیاسی و اقتصادی، شکل‌دهندهٔ کارکردهای اقتصادی هر جامعه‌اند و این نهادها هر چند گرایش به ماندگاری دارند، ولی بهسازی و دگرگون کردنشان برای بهتر کردن کارکردهای اقتصادی، شدنی است. بر این پایه و از آنجا که کشور ما در زمینه نهاده‌های بنیادی تولید مانند نیروی کار و سرمایه با دشواریهای چشمگیر روبه‌رو نیست، نارساییها و تنگناها در نهادهای اقتصادی و سیاسی را باید از برجسته‌ترین عوامل نابرابری درآمد سرانه در ایران با درآمد سرانه در بسیاری از کشورهای جهان دانست.

از آنجا که نهادها قوانین بازی را تعیین می‌کنند، وابستگی به مسیر در بسیاری کشورها موجب گشته که توزیع مجدد درآمد نتواند به از میان رفتن فقر بینجامد؛ زیرا قوانین بازی در جهت حفظ قدرت طبقه مرفه است. در این میان، چیزی که نادیده گرفته شده، فرایند شکل‌گیری نابرابری و تداوم و گسترش آن در سایهٔ وجود نهادهای ناکارا یا سیاستهای نادرست دولتمردان است. اگر هدف، کاهش نابرابری است، باید در نهادها و در طبقات اجتماعی بعنوان بخشی از نهادها و در قوانین بازی دگرگونیهایی پدید آید و در این میان باید بر چگونگی توسعه صنعتی انگشت گذاشت. نهادها باید به گونه‌ای طراحی شوند که شهروندان توانمندیهای لازم برای زندگی بهتر را به‌دست آورند.

منابع

- ابوت، پاملا و کلر والاس. (۱۳۷٦) **درآمدی بر جامعه‌شناسی نگرشهای فمینیستی**، ترجمه مریم خراسانی و حمید احمدی، تهران، صنوبر.
- ازکیا، مصطفی و علی ایمانی. (۱۳۸۷). **توسعه پایدار روستایی**، تهران، اطلاعات.
- اوث ویت، ویلیام. (۱۳۸٦). **هابرماس: معرفی انتقادی**، ترجمه لیلا جوافشانی و حسین چاوشیان، اختران.
- بشیریه، حسین.. (۱۳۸۰). **موانع توسعه سیاسی در ایران**، تهران، گام نو، چاپ ششم.
- تودارو، مایکل. (۱۳۸۷). **توسعه اقتصادی در جهان سوم**، ترجمه غلامرضا فرجادی، تهران، کوهسار: چاپ شانزدهم.
- رفیع‌پور، فرامرز. (۱۳۸٤). **توسعه و تضاد، کوششی در جهت تحلیل انقلاب اسلامی و مسائل اجتماعی ایران**، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ ششم.
- زیبایی، حسن. (۱۳۸٤). «ارزیابی سهم عوامل تعیین‌کننده نابرابری و توزیع درآمد در ایران»، **برنامه و بودجه**، ش ۹۱: ٦۷-۲۹.
- سن، آمارتیا. (۱۳۸۲). **توسعه به مثابه آزادی** ترجمه وحید محمودی، دانشگاه تهران، دانشکده مدیریت
- سو، آلوین. (۱۳۸۰). **تغییر اجتماعی و توسعه**، ترجمه

محمود حبیبی مظاهری، تهران، پژوهشکده راهبردی، چاپ دوم
– شادی طلب، ژاله. (۱۳۸۱). **توسعه و چالش‌های زنان در ایران**، تهران، نشر قطره
– عنایت، حکیمه و مجید موحد. (۱۳۸۳). «زنان و تحولات ساختاری خانواده در عصر جهانی شدن»، **پژوهش زنان**، (فصلنامه مرکز مطالعات و تحقیقات زنان دانشگاه تهران).
– غفاری، غلامرضا؛ محمد باقر تاج‌الدین. (۱۳۸٤). «شناسایی مؤلفه‌های محرومیت اجتماعی»، **رفاه اجتماعی**، س ٤ ش ۱۷.
– فیشلو، آلبرت. (۱۳۷۵). «نابرابری درآمدی، فقر و رشد اقتصادی به کجا رسیده‌ایم؟» **برنامه و بودجه**، ش ۷: ۱٤۸–۱۲۵.
– کشاورز حداد، غلامرضا و زهرا نجاتی محرمی. (۱۳۸۵). «آزادسازی تجاری و نابرابری دستمزدها در ایران، سال‌های ۱۳۸۲–۱۳۸۰»، **تحقیقات اقتصادی**، ش ۷٦: ۲۱۹–۱۸۹
– گیلیس، مالکوم؛ و دیگران. (۱۳۷۹). **اقتصاد توسعه**، ترجمه غلامرضا آزاد ارمکی، تهران، نشر نی.
– متوسلی، محمود. (۱۳۸۷). **توسعه اقتصادی: مفاهیم، مبانی نظری، نهادگرایی و روش شناسی**. تهران، مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی(سمت)، چاپ سوم.
– محمدی، حسین. (۱۳۸۸). «نابرابری درآمد سرانه در کشورهای جهان» **اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی**، ش ۲٦۲–۲٦۱
– محمودی، وحید. (۱۳۸۳). «بررسی تحولات توزیع درآمد در برنامه اول توسعه. (۷۳–۱۳٦۸)» **پژوهش‌نامه بازرگانی** ش ۳۳: ۱۵۳–۱۲۹
– محمودی، وحید (۱۳۸۲). «ارائه یک متدولوژی جدید برای تجزیه تغییرات فقر: دو اثر «رشد» و «توزیع مجدد»، **تحقیقات اقتصادی**، س ۳۸ ، ش۳ : ۱۸٦–۱٦۵
– مهربانی، وحید. (۱۳۸۷). «تأثیر آموزش برفقر و نابرابری درآمدها»، **تحقیقات اقتصادی**، ش ۸۲: ۲۳۵–۲۱۱
– نش، کیت. (۱۳۸۷). **جامعه‌شناسی سیاسی معاصر، جهانی‌شدن، سیاست، قدرت**، ترجمه محمد تقی دلفروز، تهران، کویر.
– نوذری، حسینعلی. (۱۳۸٦). **بازخوانی هابرماس**، تهران، نشر چشمه، چاپ دوم
– نورث، دی،سی. (۱۳۷۷). **نهادها، تغییرات نهادی و عملکرد اقتصادی**، ترجمه محمد رضا معینی، تهران، سازمان برنامه و بودجه
– نیلی، فرهاد. (۱۳۷۸). «رشد اقتصادی و توزیع درآمد، چهار دهه پس از کوزنتس و کالدور»، **برنامه و بودجه**، ش ۳۸ و ۳۹: ٤۵–۳.
– هیویت، تام و دیگران. (۱۳۷۷). **صنعتی شدن و توسعه**، ترجمه طاهره قادری، تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.

- Alesina, A. and R.Protti (1996). Income distribution, political instability and investment, **European Economic Review**, Vol 40, No1, 203-208.
- Amin, A (1997). " Placing Globalization" **Theory, Culture and Society**, Vol 14 (2).
- Behrendt, Richard (1969). **Die Social Strategie Für Entwicklung Sländer**. Frankfurt, M.: Fischer.
- Chenery, Hollusetal (1974). **Redistribution with growth**. Oxford University Press.
- Gustafsson, Björn and Mats Johnson (1999). " In search of smoking guns: what makes income inequality vary over time in different countries?", **American Sociological Review**, Vol 64: 585 – 605
- Held, D (1995). **Democracy and Global Order: from the Modern State of Cosmopolitan Governance.** Cambridge. Polity Press.
- Hirst, Pand and Thompson, G (1996). Globalization in Question, the International Economy and the Possibilities of Governance, Cambridge. Polity Press.
- Kaldor, N. (1957). "A Model of Economic Growth ", **Economic Journal**, Vol 67, pp 591 – 624.
- Kuznets, Simon (1955). "Economic Growth and Income Inequality", **American Economic Review**.vol. XLV, No.1: 1-28
- North, D.C (2000). "The New Institutional Economics and Third World Development " in J. Hunter & C. Lewis (Eds). **The New Institutional Economics and Third World Delvelopment**, London, Routledge.
- Schultz, Theodore (1980). "Lecture of Noble, the Being Poor», **Journal of Political** Economics of **Economy**, Vol 88, No 4: 639- 651
- Wittfogel, Karl A. (1997). **Die Orientalische Despotie Eine Vergleichende Untersuchung Totaler Mach**, Frankfurt, M. Ullstein.